

تشدید تاکتیک‌های چین در قبال تایوان

در اواخر اکتبر ۱۹۷۵، چنانچه ایالات متحده به‌دنبال بهره‌برداری از شکاف چین و شوروی و تشکیل روابط حسنه با چین کمونیست بود، هنری کیسینجر وزیر امور خارجه وقت به پکن سفر کرد تا رو در رو با مانو زدونگ بیمار دیدار کند. در آن زمان، مانو به کیسینجر گفت که چین می‌تواند در صورت نیاز برای «ادغام» تایوان صد سال صبر کند: «اگر قرار باشد که الان (تایوان) را برای من بفرستید، من آن را نمی‌خواهم، چون خواستنی نیست. در آنجا گروه‌های ضدانقلابی بزرگی حضور دارند. صد سال دیگر ما آن‌رامی‌خواهیم و برای آن خواهیم جنگید.» حدوداً ۵۰ سال بعد، شی جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین به‌دنبال تسریع جدول زمانی مانوس‌ت. در سال ۲۰۱۳، او گفت که مسئله تایوان «نیاید از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.» در واقع در دوران رهبری شی، چین آماده‌سازی یکی از بزرگترین ارتش‌های دوران صلح در تاریخ را با تمرکز بر نیروهای آبی-خاکی، دریایی و قابلیت‌های نقطه‌زنی طراحی‌شده برای تصرف تایوان و مهار توانایی آمریکا و نیروهای متحد برای بازدارندگی نیروهای چینی در منطقه را رقم زد. در سال ۲۰۲۳، بیل برنز، مدیر وقت سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا موسوم به سیا تأیید کرد شی به ارتش آزادی‌بخش خلق گفته است که برای حمله به تایوان تا سال ۲۰۲۷ آماده باشند. با این حال همانگونه که سون تزو در کتاب «هنر جنگ» می‌نویسد، «آنهایی که در جنگ مهارت دارند ارتش دشمن را بدون جنگ مغلوب می‌کنند». زوآرآمایی یکی از گزینه‌های شی است. شی همچنین از تاکتیک‌های طراحی‌شده منطقه خاکستری برای آزمایش استقامت ارتش، رهبری سیاسی، جمعیت غیرنظامی تایوان و حتی ایالات متحده استفاده می‌کند. همانگونه که بنیاد سیاست‌های استراتژیک استرالیا نتیجه‌گیری می‌کند «در حالی که گزینه‌های آشکارتر مانند حمله تمام‌عیار یا محاصره دریایی همچنان امکان‌پذیرند، اما خطرات قابل توجهی را در پی دارند که تصاحب قدرت را برای حزب کمونیست چین به‌خطر می‌اندازد. تا زمانی که شی این خطرها را وارد می‌داند، اقداماتی که می‌تواند به‌سرعت باعث تشدید جنگ شود احتمالاً روش ترجیحی او نخواهندبود.»

در ماه اکتبر فرمانده ارشد نیروهای دریایی تایوان در گفت‌وگویی با اکونومیست کمپین فشار چین را «استراتژی آناکوند» توصیف کرد که در آن چین قصد دارد «آرام ولی مطمئن» این جزیره را محاصره کند تا آن را محدود کند. دیگران آن را جوشاندن قورباغه توصیف کرده‌اند.

سال گذشته ارتش آزادی‌بخش چین به‌طور بی‌سابقه‌ای ۳۰۷۵ پرواز به منطقه شناسایی دفاع هوایی تایوان انجام داد که نسبت به سال ۲۰۲۳ افزایش ۸۱درصدی داشته است. حملات دریایی نیز افزایش یافته‌اند، گارد ساحلی و دریایی چین هم حالا به‌مدت چندین روز از جمله در مناطق شرقی با سرعت قابل توجه گشت‌زنی می‌کند که تمرینی است برای قرنطینه یا محاصره دریایی. گشت‌های گارد ساحلی چینی «بازرسی‌های» یکجانبه‌ای از کشتی‌های باری تایوانی انجام می‌دادند. در سال ۲۰۲۴، سیستم‌های کامپیوتری دولت تایوان روزانه‌مورد ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار حمله سایبری قرار می‌گرفت که بیشتر آنها به هک‌های چینی مرتبط بودند. در ماه مارس، ارتش آزادی‌بخش چین از ناوگانی از ۳ شناور ویژه رونمایی کرد که قابلیت تشکیل پل دسترسی بادوام و طولانی را دارد که امکان فرود نیروهای آبی خاکی را هنگام جنگ در تایوان فراهم می‌کند. سپس اقدامات غیرنظامی نیز وجود دارد مثل ممنوعیت ورود انبه و ماهی تایوانی، محدودیت‌های شدیدبر سفرها در سراسر تنگه و تهدیدهای بی‌شمار دیپلماتیک. لی چینگ ته، رئیس‌جمهور کنونی و تسای اینگ ون سلف او بودجه نظامی تایوان را افزایش داده‌اند، خدمت اجباری سربازی را برای مردان واجد شرایط بیشتر کرده‌اند و روابط نزدیک‌تری با ایالات متحده ایجاد کرده‌اند. همین اخیراً تایوان تمرینات نظامی ۱۰ روزه هان کوانگ، طولانی‌ترین و بزرگترین زمایش نظامی خود را برگزار کرد. اما این جزیره به‌خودی خود تايک جایی می‌تواند پکن را مهار کند؛ حتی اگر از آنچه استراتژی جوجه‌تیغی جنگ ناهمگون خوانده می‌شود، استفاده کند. همانطور که یک اصل نظامی می‌گوید: «کمیت، کیفیت خود را دارد» و نیروهای نظامی تایوان در مقایسه با ارتش بزرگ چین ضعیف است.



پل گوربون، نخست‌وزیر اسرائیل/تکس: GETTYIMAGES

بیلی شواب

دکترای تاریخ از دانشگاه یورک

ترجمه: یاسمن طاهریان: از زمان پیدایش اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تا بمباران غزه تا هدف جدید تغییر رژیم در ایران، تل آویو همواره مطابق با الگوی واقع‌گرایی (رئالیسم) رفتار کرده: کشورها بازیگران عقلایی در یک نظام بین‌المللی آن‌اشکیک هستند که در درجه اول به بقای خود اهمیت می‌دهند. در این الگوی واقع‌گرایانه، کشورها برای بقای خود باید تلاش کنند تا به قدرت غالب در منطقه‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، تبدیل شوند. یا به عبارت دیگر به هژمون منطقه‌ای تبدیل شوند. در این دیدگاه، قوانین بین‌المللی، هنجارها یا اخلاقیات تابع منافع ملی خواهند بود. رفتار اسرائیل، از ایجاد و لغو ائتلاف‌های منطقه‌ای گرفته تا عملیات نظامی تا ابهامات برنامه هسته‌ای، نه بی‌پروایی که واقع‌گرایی را در خالص‌ترین شکل خود نشان داده است. این آرمان‌گرایی (ایدئالیسم) نیست که اورشلیم را هدایت می‌کند، بلکه وابستگی‌های کاملاً منطقی قدرت، جغرافیا و تاریخ است. از این‌رو، اسرائیل در صحنه‌هایی مثل غزه و ایران صرفاً منطقی عمل نمی‌کند، بلکه از خیلی جهات به‌عنوان متخصص رئالیسم در عصر مدرن اقدام می‌کند.

رئالیسم با یک بینش اساسی آغاز می‌شود که می‌گوید نظام بین‌الملل فاقد یک قدرت مرکزی است. در این فضای «کمک به خود»، هر کشوری باید امنیت خود را در اولویت قرار دهد، چون هیچ‌کس این کار را برای شما نخواهد کرد. در منطق واقع‌گرایانه، قدرت، پول رایج نظام بین‌الملل است. ارزش نهایی در بقاست، بنابراین رئالیست‌های سسنتی بر برتری منفعت خود در برابر اصول اخلاقی تأکید می‌کنند و ملاحظه عدالت را بی‌مورد حتی خطرناک می‌دانند. اسرائیل که از نظر تاریخی تصور می‌کند همسایگان خصومت‌ورز احاطه‌اش کرده‌اند و مورد هدف بازیگران غیردولتی و در معرض کمپین‌های متعدد مشروعیت‌زدایی قرار گرفته، مدت‌هاست که خود را کشوری تحت محاصره تلقی می‌کند. این تصور جدا از دشمن دانستن تمام کشورها، ریشه در تاریخ دارد: ۵ جنگ بزرگ، ۲ انتفاضه، حملات موشکی و خصومت با انگیزه هسته‌ای با ایران. اسرائیل در رویارویی با چنین شرایطی، سناریوی واقع‌گرایانه را دنبال کرده است. اسرائیل در برتری نظامی (تضمین بازدارندگی و تلاش برای تسلط نظامی) سرمایه‌گذاری سنگینی می‌کند، ائتلاف‌های متغیر را ترویج می‌کند (از فرانسه در سال‌های ۱۹۵۰ تا ایالات متحده در امروز) و زمانی که برای موجودیتش احساس تهدید می‌کند، پیشگیرانه اقدام می‌کند، مثل بمباران راکتور هسته‌ای اوسیراک (عراق) در سال ۱۹۸۱ و اخیراً حمله به ایران.

نظریه‌پردازان رئالیسم مانند هانس مورکتا و کنت والتز می‌گویند که در امور جهانی نیت اخلاقی اغلب کالای لوکسی محسوب

می‌شوند. نه آرمان‌ها که منافع ائتلاف‌ها را تشکیل می‌دهند. نزدیکی اسرائیل به کشورهای عربی تحت پیمان ابراهیم نمونه بارز آن است. دهه‌هاست که درگیری اعراب و اسرائیل سنگبنای سیاست‌های منطقه‌ای بوده است. با این حال اسرائیل و کشورهای پادشاهی حاشیه خلیج فارس، به‌ویژه امارات متحده عربی و عربستان سعودی حالا منافع مشترکی در محدود کردن نفوذ ایران دارند. این روابط بر اساس ارزش‌های مشترک، دموکراسی یا حقوق بشر نیست بلکه بر اساس تهدیدهای مشترک است. جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای ایران به‌همراه عقب‌نشینی ایالات متحده دشمنان قدیمی را به سمت یکدیگر هل داده است. روابط اسرائیل با روسیه و چین بازتابی از همین محاسبات مشابه است. با اینکه این رژیم‌ها اقتدارگرا و گهگاهی مخالف نظم بین‌المللی لیبرال هستند، اسرائیل ارتباط و هماهنگی با هر دو را به‌ویژه در سوریه حفظ کرده است؛ جایی که قدرت نیروی هوایی روسیه عملیات اسرائیل علیه گروه‌های نیابتی ایران را قطع می‌کرد. این خیانت به آرمان‌های دموکراتیک نه بلکه پایبندی به ضرورت استراتژیک تلقی می‌شود.

استراتژی کلان عموماً به‌عنوان معمار تفکری توصیف می‌شود که به سیاست خارجی فرم و ساختار می‌دهد و «منطقی است که به کشورها کمک می‌کند در جهان پیچیده و خطرناک مسیر خود را پیش ببرند.» (Brands ۲۰۱۴، ۱). استراتژی کلان «بالا‌ترین سطح از سیاست خارجی دیده می‌شود و نماینده دیدگاه جامعی است از منافع حیاتی کشورها و اینکه چگونه به بهترین شکل آن را ترویج کند و به‌دست آورد.» (Apel droon، ۲۰۱۶، ۲۰). پس آیا اسرائیل استراتژی کلان دارد؟ این سوال مفسران و فرهیختگان را به‌طور مشابه گیج کرده است. اگر کوتاه بگوییم پاسخ این است: بله دارد. و اگرچه متناسب با شرایط روز تنظیم شده، همیشه به‌وضوح و از سوی رهبران آن به‌صراحت توضیح داده شده است. پیش از تشکیل دولت یهود در سال ۱۹۴۸، استراتژی کلان صهیونیسم را می‌توان تشکیل «کشور به هر قیمتی» توصیف کرد. در اوایل سال‌های دولت یهود، استراتژی کلان را دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل اینگونه جمع‌بندی کرد: «ما به‌عنوان یک ملت، نه یک اقلیت، حق داریم فلسطین را در اختیار داشته باشیم... ما حق داریم فلسطین را داشته باشیم؛ در اعراب را... زمانی که به ما حمله می‌کنند، ما حق داریم از خودمان دفاع کنیم و در صورت لزوم، خون هم ریخته شود.» (Segev ۱۹۸۰، ۲۰). این استراتژی در سال‌های شکل‌گیری دولت از طریق سیاست آگاهانه ادغام اراضی و تحول جمعیتی به اجرا گذاشته‌شد.

▼ تغییر نقشه در دستور کار اسرائیل

در سال ۱۹۴۸، تحت برنامه نظامی صهیونیستی «نقشه

عدالت»، نیروهای صهیونیست عملیات هماهنگی را برای تصاحب مناطقی که به دولت یهود اختصاص داده شد، انجام دادند و فراتر از آن صدها روستای فلسطینی را اغلب از طریق تبعید و... از جمعیت خالی کردند و بنیان کشوری را با اکثریت یهود و حذف آنچه بن‌گوریون مانع اصلی بر سر راه تشکیل دولت می‌دانست یعنی حضور جمعیت عرب متخاصم، بنا کردند. اسرائیل در حالی که در روایت‌های رسمی بر دفاع از خود و ضرورت نظامی تأکید می‌کند، اما اسناد داخلی از آرشیو اسرائیلی‌ها و اظهارات مقامات آن، تمایل واضح برای تغییر شکل نقشه جمعیتی به نفع کشوری یهود را نشان می‌دهد.

بن‌گوریون هم محدودیت‌های زود هنگام جاه‌طلبی‌های اراضی صهیونیسم را درک کرده بود هم روند کلی را. او در محافل خصوصی اغلب اذعان می‌کرد که «طرح تقسیم سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷» مصالحه‌ای موقتی بود. همانطور که در سال ۱۹۳۷ به بدنه اجرایی سازمان جهانی صهیونیسم می‌گوید: «پذیرش این تقسیم‌بندی ما را مجبور به صرفنظر از فرار اردن نمی‌کند... ما باید کشوری را در مرزهایی که امروز ثبت‌شده بپذیریم- اما مرزهای اهداف صهیونیست همچنان نگرانی مردم یهود است و هیچ عامل خارجی نمی‌تواند آنها را محدود کند.» پیدایش کشور در سال ۱۹۴۸ نه پایان که فازی از دیدگاه بزرگتری است از گسترش تدریجی که از طریق جنگ، دیپلماسی و مهاجرت به‌دست می‌آید.

به‌همین ترتیب استراتژی کلان اولیه اسرائیل دو وجه داشت: تثبیت حق حاکمیت بر هر میزان قلمرویی که امکان دارد و تضمین یک جمعیت دائمی با اکثریت یهود در داخل این فضا. این منطقی است که اقدامات بعدی اسرائیل را در دهه‌های بعدی هدایت می‌کند: از اشغال کرانه باختری و غزه در سال ۱۹۶۷ تا پروژه شهرک‌سازی که در سال‌های ۱۹۷۰ سرعت گرفت و امروز قطب اصلی سیاست اسرائیل باقی مانده است. با این حال، با وجود آنکه دولت اسرائیل خود را از طریق مطیع‌سازی مردم فلسطین و گسترش در اراضی فلسطینی منسجم کرد و برخی از تهدیدهای خارجی را در جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شکست داد، در پایان قرن بیستم استراتژی کلان خود را تکمیل کرد. اسرائیل که دیگر صرفاً بر بقا و ساخت دولت اولیه متمرکز نیست، فعالیت‌های برون مرزی را به سمت شکل‌دهی به فضای منطقه‌ای به‌روش‌هایی برده که مانع تهدیدهای خارجی و تضمین تسلط اسرائیل برای درازمدت خواهد شد.

▼ راهبرد تکه تکه کردن کشورهای عربی

این چرخش در «طرح بینون» در سال ۱۹۸۲ به‌وضوح ذکر شده: مقاله‌ای راهبردی از روزنامه‌نگار اسرائیلی و اود بینون، مقام سابق وزارت خارجه. این مقاله پیشنهاد داد که امنیت اسرائیل را نمی‌توان از طریق پیمان‌نامه‌های صلح یا مهار دشمن به‌دست آورد بلکه راه آن چندپارگی کشورهای عرب همسایه در امتداد خطوط قومی و فرقه‌ای است. جهان عرب تضعیف شده و از هم گسیخته که به نهادهای کوچک و به‌طور متقابل خصمانه تقسیم شوند به اسرائیل اجازه می‌دهد تا هژمونی منطقه‌ای را بدون چالش به‌دست آورد. به قول بینون «عراق قوی‌تر از سوریه است. در کوتاه‌مدت این قدرت عراق است که بزرگ‌ترین تهدید را برای اسرائیل ایجاد می‌کند... هر نوعی از تقابل بین اعراب به ما کمک خواهد کرد.» این نقشه راه نشان می‌دهد که بی‌ثباتی داخلی در جهان عرب خطری نیست که نادیده گرفته شود، بلکه شرایطی برای پرورش است. این منطق بعدها در سال ۱۹۹۶ در سند سیاسی «شکستن تمیز» در قالبی سیاست‌محورتر دوباره ظاهر شد که در آن زمان از سوی تیمی از نومحافظه‌کاران آمریکایی از جمله ریچارد پل و داکلاس فیت برای بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر وقت نوشته شده بود. این سند خواستار کناره‌گیری از روند مسلح اسلو و در عوض پیگیری سیاست‌های «شکستن تمیز» و «جدایی از سیاست‌های گذشته از طریق پیشگیری نظامی، تغییر رژیم در عراق و بازتعریف فضای استراتژیک اسرائیل بود. این گزارش از حذف رژیم‌های متخاصم، به‌ویژه صدام حسین در عراق و تأکید مجدد بر بازدارندگی اسرائیل از طریق زور، نه مذاکره حمایت می‌کرد. فرضیه اساسی تکرار حرف بینون بود: که امنیت درازمدت اسرائیل نه در مصالحه یا در همزیستی که در ترسیم مجدد نقشه سیاسی خاورمیانه است.

طرح بینون و شکستن تمیز در کنار یکدیگر دیدگاه پس‌اسلو از استراتژی کلان اسرائیل را شکل داد: استراتژی‌ای که تجزیه کشورهای منسجم عربی و به حاشیه راندن مسئله فلسطین را نه تنها به‌عنوان عوارض جانبی سودمند بلکه اهداف فعال می‌دید. در چارچوب استراتژیک، اشغال، شهرک‌سازی، گسترش و مداخله نظامی نه تنها سیاست‌های انزواگرایانه بلکه اجزای یک دیدگاه منسجم‌اند: امنیت اسرائیل بزرگ‌تر نتنها از طریق مرزها و سلاح‌ها بلکه از طریق تضعیف عمدی هر گونه رقیب منطقه‌ای که توانایی به‌چالش کشیدن تسلط آن را دارد، تأمین می‌شود. این جهت‌گیری سیاسی متمرکز بر تسلط نظامی، تجزیه منطقه‌ای و اجتناب از تشکیل کشور فلسطینی پایدار همچنان سیاست اسرائیل در قرن بیست و یکم را شکل می‌دهد. انتفاضه دوم (سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵) و فروپاشی روند اسلو بیش از پیش این باور را در میان الیت سیاسی اسرائیل جا انداخت که مذاکرات با فلسطینی‌ها بیهوده یا حتی خطرناک است. در عوض، اقدامات یک‌جانبه به روشی تدریجی از کنترل و مهار تبدیل شد. در سال ۲۰۰۵، عقب‌نشینی یک‌جانبه اسرائیل از غزه اغلب گامی به سمت صلح محسوب می‌شد، ولی در واقع اقدامی برای اعزام دوباره زیرکانه نیروها بود. چنانچه داو وایس گلس، مشاور ارشد آرل شارون، نخست‌وزیر وقت می‌گوید: «اهمیت طرح عقب‌نشینی، متوقف کردن روند صلح است و زمانی که این روند را متوقف کنید، مانع تأسیس کشور فلسطین می‌شوید.» پس از پیروزی حماس در انتخابات سال ۲۰۰۶ و متعاقباً کنترل غزه، اسرائیل و مصر محاصره‌ای را اعمال کردند که عملاً این باریکه را به آنچه دیوید کامرون، نخست‌وزیر سابق بریتانیا «کمپ زندان» خوانده بود، تبدیل کرد. استراتژی از آن زمان به کمپین‌های نظامی